

شکوه تقدیسیان

رفتارهای خوب بچه‌ها چگونه درونی می‌شوند؟



کودکان از هر نظر با هم تفاوت‌های زیادی دارند و نمی‌توان از آنان انتظار رفتارهای از پیش تعیین شده داشت. بزرگسالان نیز از لحاظ تشویق و تقویت رفتارهای خوب کودکان و نوجوانان، آرا و نظرات متفاوتی دارند. «بعضی از بزرگسالان بسیار اصرار دارند که کودکان کارها را حتما درست انجام دهند. عده‌ای دیگر، خیلی سخت‌گیر نیستند. یک معلم ادبیات ممکن است اصرار داشته باشد تا همه‌ی دانش‌آموزان او تاریخ ادبیات را خوب بدانند. اما بعضی به سبب دلایل ارثی یا محیطی، امکان دارد یادگیری این دانش برایشان غیرممکن باشد. کمال مطلوب آن است که فرصت‌های فراوانی فراهم کنیم تا بچه‌ها بتوانند استعدادهای خود را بسنجند و تشخیص دهند» [دی و کرومبولز، بی تا: ۳۶]. این گونه فرصت‌ها، لحظه‌هایی هستند که مربیان با دیدن بارقه‌هایی از حسن رفتار و یا خلاقیت، واکنشی مطلوب نشان دهند و موجبات تشویق دانش‌آموز را فراهم کنند.

اگر از کودکان کارهایی سرمی‌زند که شایسته‌ی توجه است، دریغ کردن از تشویق، کاری غیرمنصفانه است. مثال نیمه‌ی پر لیوان را دیدن، یک اصل مهم تربیتی است که نه تنها در مورد خردسالان که در بزرگسالان نیز تأثیرات عمیق بر جای می‌گذارد.

معلمان سرمایه‌های عاطفی فراوانی برای تقویت رفتارهای پسندیده‌ی شاگردانش دارند. نگاهی پرمهر، اشاراتی گرم و عاطفی، دستی مهربان که بر شانه‌ی شاگرد گذاشته می‌شود، لبخندی که گرم و صمیمی است، تکان دادن سر، آفرین گفتن، امضایی زیبا کنار دفتر کار و ده‌ها مورد دیگر، از ابزارهای کاربردی برای تشویق هستند که اگر بجا و به‌موقع ابراز شوند، کارایی و ثمربخشی ده‌ها نظریه و فلسفه‌بافی‌های متداول تربیتی را دارند. مربیان به خوبی می‌دانند، هدف از تشویق بچه‌ها به رفتارهای خوب، درونی کردن این رفتارهاست و درونی کردن هر رفتار مطلوب، مستلزم آن است که هر بار کودک رفتار مورد نظر را بروز می‌دهد، تشویق شود. کیفیت تعامل افراد در مدرسه، کیفیت تعامل افراد جامعه‌ی فردا را نشان می‌دهد.

«حامد و حسین در مدرسه و در حیاط مدرسه سازگاری ندارند. حامد مبصر حیاط برای کلاس پنجمی‌ها و حسین مبصر حیاط برای کلاس سوم می‌باشد. حامد چون بزرگ‌تر است و جثه‌ی قوی‌تری دارد، معمولا حسین را مورد عتاب و خطاب قرار می‌دهد و در نهایت کارشان به دعوا و جدال می‌رسد. معاون مدرسه با چندین بار تذکر و حتی تنبیه، نتوانسته بود مسئله را فیصله دهد. او یک روز حامد را دید که در شلوغی بوفه، قصد کمک به یکی از بچه‌های کلاس سوم را دارد که در فشار صف گرفتار شده است. حامد به جای آن که خودش کمک کند، حسین را که مسئول این بچه‌ها بود، صدا کرد و از او خواست به آن دانش‌آموز کمک کند. حسین با تعجب به این تذکر حامد توجه کرد، به طرف بوفه رفت و به دوستش کمک کرد تا آن‌چه را که می‌خواهد بخرد. بعد به طرف حامد برگشت و از او تشکر کرد و دستش را برای دست دادن جلو برد. حامد دستش را گرفت و لحظه‌ای در دست‌هایش نگه داشت. حسین که خوش حال شده بود، گفت: من هم اگر چنین موردی را دیدم، به تو می‌گویم.»

معاون مدرسه که از دور شاهد رفتار آن‌ها بود، تصمیم گرفت هر دو نفر را تشویق کند. روز بعد در مراسم صبحگاه، آن‌ها را به‌عنوان مبصرهای نمونه معرفی کرد. این تشویق به‌جای معاون مدرسه، یخ‌های بین حامد و حسین را ذوب کرد. دیگر هیچ‌گونه نزاع و درگیری بین آنان دیده نشد. دوستانی صمیمی شدند و در برقراری نظم به هم کمک کردند.»

منبع

دی، جان ولز، کرومبولز. تغییر دادن رفتارهای کودکان. ترجمه‌ی دکتر یوسف کریمی.